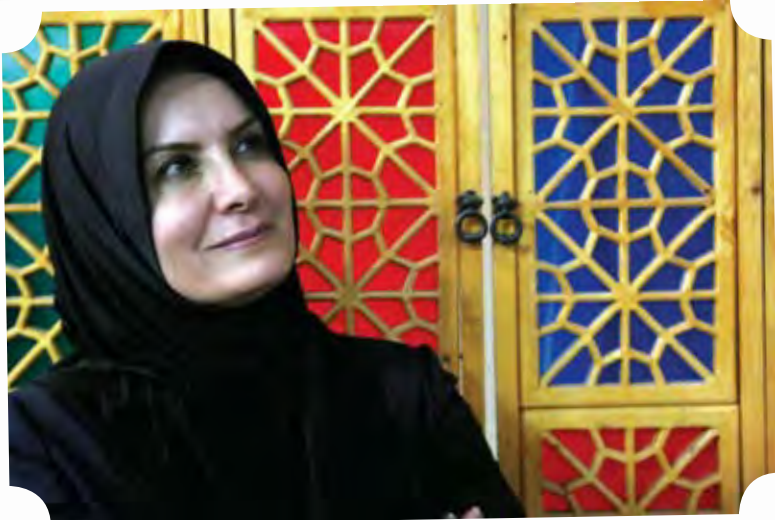


گیتی خامنه، مجری مهربان بچه‌های دیروز و دوست خوب بچه‌های امروز

من و نوجوانی ام



وقتی گفتم برای یک یادداشت کوتاه یا یک گفت‌وگوی چند دقیقه‌ای مزاحمتان بشوم، با همان خوش‌رویی همیشگی جواب داد: «حتماً!» دوستش دارم. در دوره‌ای که من کودک بودم او تقریباً از تلویزیون فاصله گرفت و سال‌ها دست از کار کشید. همیشه می‌دیدم که خیلی‌ها دلشان برای قلب پاکش تنگ می‌شد. دوستش داشتند. خوش‌قلب بود و با محبت. هنوز هم همین‌طور است. خیلی وقت‌ها مزاحمش می‌شوم. راهنمایی‌ام می‌کند. خاله صدایش می‌کنم و با محبت در جواب سوال‌هایم می‌گوید: «چشم خاله!»

بوده و نه نبودن شما! پس هیچ‌کدامش نه خُسن است و نه عیب! اما... اما آن چیزی که تفاوت را باعث می‌شود، انتخاب‌های آدم‌هاست؛ همان چیزی که امتیاز را اضافه یا آن را کم می‌کند! این، آن نکته‌ای است که هر کس زودتر به آن برسد یک جورهایی برنده است! و کاش آدم این را وقتی جوان‌تر است یا نوجوان‌تر دریابد. هر چند شاید این جمله به جهت دستوری مشکل داشته باشد! اما معنایش دقیقاً همان چیزی است که مد نظر من است! نوجوانی سن آسانی نیست، ابتدا و اصلاً! اما این از اهمیتش برای شکل دادن آینده، ذره‌ای کم نمی‌کند. شعار نمی‌دهم، من هم مثل شما حوصله شعار را ندارم. از نصیحت بیزارید! این حق شماست که چیزی را دوست داشته باشید یا برعکس. من هم حق دارم آن‌هایی را که حواس‌شان حسابی جمع است و می‌دانند نوجوانی چه فرصت مغتنمی است برای ساختن، با همه‌ی وجود تحسین کنم! و با آن‌هایی که بالاترین هدف این دوران‌شان، کسب رضایت گروه همسالان است، موافق نباشم. جمله طولانی شد، می‌دانم! خب اگر فکر می‌کنی به زحمتش می‌آرزد، یک دور دیگر بخوانش!

این حاصل نیم قرن زندگی است که باتو شریک می‌شوم. تویی که نشناخته دوست دارم. چون یک نوجوانی، و من هم زمانی مثل تو بودم، اما باورم نمی‌شد کسی حاصل زندگی‌اش را با من شریک شود که بگوید: «نوجوانی هم مثل همه‌ی چیزهای خوب و بد زندگی می‌گذرد. دریابش!»

اشتغالات ذهنی نوجوانان آن زمان را به خودش اختصاص داد. حالا دیگر فکر و ذکر ما، فقط در خود فرورفتن‌های طولانی و به دنبال جواب سوالات سخت فلسفی رفتن نبود. دنیا انگار جور دیگری شده بود، مثل این می‌ماند که از یک پنجره‌ی دیگر به دنیا نگاه می‌کنی، از آن پنجره می‌توانستی چیزهایی را تماشا کرد که تا حالا از وجودشان بی‌خبر بوده‌ای!

جنگی که بعضی از شما برو بچه‌های نوجوان، هیچ تصویری از آن ندارید، خیلی از معادلات آن دوران ما را تغییر داد. کاری کرد که ما نوجوان‌ها، زودتر بزرگ شویم. از بزرگ‌تره‌ایان شنیده‌اید: «ما جوانی نکردیم!» می‌دانم اگر نه بارها، حداقل گاه‌گاهی شنیده‌اید!

همان کل‌کل دهه‌ی شصتی‌ها را می‌گویم با دهه‌ی هفتاد و هشتاد‌ها! دهه‌ی نودی‌ها که هنوز توی این باغ‌ها نیستند! اصلاً بنا ندارم هی از آن دوران بگویم. ما در آن مقطع بوده‌ایم و شما نبوده‌اید. نه بودن ما اختیاری



لطفاً روزهای نوجوانی را به قلم خود خامنه بخوانید: «ساده نبود! نوجوانی‌ام را می‌گویم؛ هر لحظه به حالی بودم! جوری هم نبود که بتوانم برای کسی توصیفش کنم! بالا و پایین می‌شدم، دم به دقیقه! یک آن حال بودم و آن بعد، قال! خودم حوصله‌ی خودم را نداشتم، چه برسد به دیگران!

نسیم می‌وزید و من عاشق می‌شدم، هوا آفتابی می‌شد، فارغ می‌شدم! بوی باران می‌آمد، مجنون می‌شدم، بوی گل یاس رازقی می‌آمد، شاعر می‌شدم! دنیا برایم روزی هزار رنگ می‌شد و من با هر رنگش به جایی که نمی‌دانستم کجاست، سفر می‌کردم! دنیا دنیا سوال توی ذهنم غوغا می‌کرد و برای رضای خدا، کسی جواب حتی یک دانه‌اش را هم نمی‌داد!

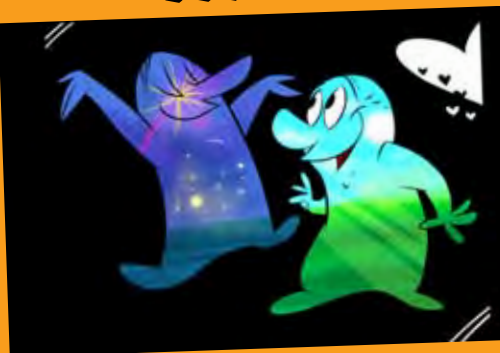
دریا دریا آرزو، بغل بغل رویا، آسمان آسمان خیال و روزها و شب‌های رازآلود پرتلاطم، سهم من بود از دورانی که به آن نوجوانی می‌گویند!

خدا بود؟! نبود؟! اگر بود، کجا بود؟! اگر نبود، چرا نبود؟! دنیا، همان دنیایی بود که من می‌دیدم؟! اگر بله، چرا آن‌طور بود؟! و اگر آن‌طور نبود، پس باید چه‌طور می‌بود؟! من کی بودم؟! چرا بودم؟! اگر نبودم، پس چرا فکر می‌کردم هستم؟! و اگر واقعاً بودم، چرا به نبودن فکر می‌کردم؟! این فکر و خیالات بس نبود انگار که دغدغه‌ی جنگ و دشواری‌های استخوان سوزش هم بخش عظیمی از

شبانه‌روز

فریبا دیندار

آب‌ها فرو می‌روند، باز هم دست از دعوی‌شان بر نمی‌دارند. در انیمیشن «روز و شب»، روز و شب دو شخصیت هستند که در هر یک از آن‌ها صحنه‌هایی معمولی از طبیعت و زندگی روزمره در زمان‌های مختلف به نمایش در می‌آید که هر کدام از این صحنه‌ها مطابق با رفتارها و حالت‌های روحی شخصیت‌های «روز» و «شب» است که در یک صفحه‌ی سیاه در حال دعوا با یکدیگر هستند. به عنوان مثال وقتی روز خوشحال است در آبی آسمانش رنگین‌کمان نمایان می‌شود و وقتی شب خوشحال است ترفه‌ها و فشفشه‌های رنگی در آسمان می‌ترکند و نورهای رنگی، تاریکی شب را روشن می‌کنند.



«روز و شب» ساخته‌ی کوین ریپر، یکی دیگر از انیمیشن‌های کوتاهی‌ست که استودیوی پیکسار تولید کرده است. این انیمیشن شش دقیقه‌ای که توسط «تدی نیوتون» نوشته و کارگردانی شده، نامزد دریافت بهترین فیلم انیمیشن کوتاه اسکار و برنده‌ی جایزه‌ی بهترین انیمیشن کوتاه سی و هشتمین جوایز آبی شده است. علاوه بر آن، انجمن هنرهای تجسمی جایزه‌ای را به خاطر موفقیت‌های برجسته در انیمیشن کوتاه به «روز و شب» اهدا کرده است.

با قوقولی قوقوی خروس و مامای گاوها «روز» بیدار می‌شود. خمیازه می‌کشد و این خمیازه همان صدای مامای گاوی‌ست که در سبزه‌زار در حال چریدن است. «روز» نفس عمیقی می‌کشد و نسیمی شاخ و برگ درخت‌ها را تکان می‌دهد. روز بیدار شده و در حال گشت و گذار است که سر راه خود «شب» را می‌بیند که دراز کشیده و توی خوابش گوسفند‌های بازیگوش از پرچین می‌پرند. روز که از دیدن «شب» حسابی تعجب کرده و به گوسفند‌هایش حسودی می‌کند، او را بیدار می‌کند. بیدار شدن «شب» آغاز یک دعوا است. یک دعوا بین «روز» و «شب» که در دل یکی‌شان آفتاب است و در دل دیگری مهتاب. روز و شبی که هر دو از تماشای یکدیگر تعجب کرده‌اند و با نشان دادن ویژگی‌هایی که هر کدام دارند، می‌خواهند به دیگری برتری‌شان را ثابت کنند. روز به خورشیدش مفتخر است و شب به مهتابش. روز می‌گوید: «من بهتر از تو هستم» و برای اثبات حرفش دشت سرسبزی را نشان می‌دهد که پروانه‌ها در آن بازی می‌کنند و در مقابل او، شب، کرم‌های شبتابش را نشان می‌دهد که منظره‌ی باور نکردنی و بسیار زیبایی را در دشت‌های سوت و کوت به وجود می‌آورند. دعوی‌ای شب و روز ادامه دارد. آن قدر که وقتی از بالای کوه در دریا می‌افتند و در اعماق